منشأ قدیم شاهنامه و مأخذ اصلی آن (3)

نموده که در سفارت علیهء دولت ایران در برلن حضور بهمرسانده و از طرف دستهء مزبور و ملت ارمنستان عرش تشکرّ و امتنان از رفتار انصاف‏ جویانه‏ای که در ایران همیشه با ارامنه شده و هم از همراهی و محبّت ایرانیان‏ با مهاجرینی که در موقع جنگ بخاک ایران پناه برده بودند بنماید.هیئت‏ مزبور در تاریخ مذکور در فوق در سفارت ایران حضور بهمرسانده‏ و شرحی مبنی بر مراتب مشروحه در فوق و در تشکرّ از ملت ایران بیان نموده‏ و منجمله اظهار داشت که رئیس الوزرای ارمنستان در آخرین نطق خود در مجلس شورای ملّی ارمنستان گفته است که در بدترین موقع سختیها و مصائب ما ایران بهترین دوست ما بوده است.آقای ایپلکجیان هم در این خصوص‏ گفت که حقیقة عقیدهء هر شخص ارمنی چه در خود ارمنستان و چه در اروپا و یا در هر مملکت دیگر دنیا عین عقیدهء فوق رئیس الوزرای ارمنستان‏ است و از جناب وزیر مختار ایران استدعا نمود که مراتب تشکرّات صادقهء ارمنیها را بدولت ایران تبلیغ نمایند.

منشأ قدیم شاهنامه‏ و مأخذ اصلی آن‏ -3-

در شماره گذشته دامنهء سخن در اینموضوع بدانجا رسید که شرحی‏ در باب کتب سیر الملوکهای عربی که اسمی آنها بما رسیده دادیم و وعده‏ کردیم که در این شماره ابتدا مزید توضیحاتی در باب خداینامه و ترجمه‏های‏ آن داده و از مترجمین و مؤلّفینی که در قرون اولی اسلام در باب ایران‏ قدیم و تاریخ و آداب آن در عربی و فارسی تألیفات کرده‏اند و از کتب‏ آنها شرح مختصری داده بدنبالهء مطلب در باب اصل شاهنامه بپردازیم‏ اینک میخواهیم سخن را از آنجا گرفته و برحسب وعده بپایان برسانیم:

خداینامه-سیر ملوک الفرس-شاهنامه

در باب خداینامه و ترجمه‏ها و تهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلا ملخّص آنچه را که علاّمه تحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولد که در دیباچهء خود بترجمهء فصل تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده ذکر کنیم‏ محقق مشارالیه گوید:

«خداینامه تاریخ ایران را از بدو خلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده و فرقی‏ میان داستان اساطیری و روایات افسانه‏ای و سلاطین تاریخی نمیگذاشت و بدین جهت‏ عربها و ایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلا تصوّر اینرا نمیکردند که هوشنگ و رسّم آن قدر تاریخی نیست که شاپور و بهرام چوبین و سایر اشخاص‏ تاریخی.داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات آوستاست بمرور زمان خیلی‏ تکامل و بسط و شاخ و برگ یافته و شرح و تفسیر و روایات موبدان و هیربدان در خصوص ابتدای خلقت و تمدّن و ظهور قانون و غیره و همچنین بعضی نسب‏نامه‏ها بر اصل آن داستان افزوده شده و مندرجات رومان اسکندرنامه که از مأخذ خارجی‏ (یونانی)آمده بی‏سر و صدا مثل اینکه اصلا جزو داستان ملّی بوده داخل و جزو کتاب‏ شده.از دورهء طولانی سلوکیان و اشکانیان هیچ چیز غیر از چند نام نمانده.از ساسانیان‏ هنوز در خاطرها چیز زیادی بوده ولی با این همه از مؤسّس این سلطنت(اردشیر) علاوه بر مطالب تاریخی صحیح خیلی داستانهای افسانه‏آمیز در افواه یا مآخذ کتبی بوده‏ که در خداینامه غالبا همان افسانها داخل شده و از مطالب تاریخی کمتر آمده بود.از پادشاهان بعد از اردشیر تا زمان یزدگرد اوّل(392-420)اخبار و تفصیلات خیلی‏ جزئی میدانستند و از آثاری که از خداینامه مانده معلوم میشود که نقصان این قسمت‏ از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت‏پردازی مترسّلانه و خطب و نطقهای جلوس سلاطین‏ و وصایا تلافی و پر کرده‏اند ولی از یزدگرد اوّل باینطرف اخبار خوبی در دست بود. خداینامه و کتب نظیر آن خیلی مبالغه‏آمیز و آب و تاب‏دار و بسیار منشیانه(بدیعی) بوده چنانکه ملخّص عربی که از آنها بالواسطه برای ما مانده باز پر از صنایع بدیعی و متکلّفانه است.مخصوصا جاحظ در کتاب«البیان و التّبیین»گوید در خصوص شعوبیّه‏ و سعی آنها در اثبات فضل عجم بر عرب قریب باین مضمون گوید«هر که بخواهد ادب‏ و تربیت عالی و صنعت تمثیل و عبرت و عبارت‏پردازی لطیف و تصوّرات نیکو را بفهمد نظری بسیر الملوک و تاریخ سلطاین بیندازد»1.حمزهء اصفهانی نیز در باب کتب تاریخ‏ ایرانی شبیه اینرا میگوید.این داستانها مبالغه‏آمیز و شاه‏پرستانه و مقیّد بصحّت نسب‏ سلاطین بوده و نفوذ طبقهء نجبا و اشراف و موبدان نیز در آن داخل شده بود و نیز همه جا حماسی و رزمی بوده و سعی داشتند مقام و شکوه ایران را بلند کرده و بدین واسطه قبول‏ عامّه و رواج پیدا کنند.بعدها بعضی حشو و زواید نیز از طرف متأخّرین بر داستانها افزوده شده مانند مضامین کتیبه‏های قبور سلاطین و غیره.با وجود همهء نواقص یا معایب‏ که داشته باز خداینامه که یک کتاب تاریخ رسمی بوده و در زمان ساسانیان نوشته شده‏ بود بهترین مأخذ تاریخی مخصوصا در قسمت راجع بساسانیان بوده.

چون همهء کتب تاریخی و قصّه‏های موجود در ادبیّات پهلوی بجز کارنامهء اردشیر از میان رفته و ترجمه‏ها و تهذیبهای مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده بدینجهت بعضی نقاط برای ما بکلّی تاریک میماند مثلا نمیدانیم آیا علاوه بر خداینامه یک کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده‏ و یا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع بجزئیّات ولی بعضی هم تا اندازه‏ای‏ عمده هستند و بظنّ قوی همین اختلافات در نوشتجات پهلوی هم بایستی بوده‏ باشد فقط از تهذیبها و اصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‏اند.حدس اینکه‏ بعضی نسخه‏های این کتاب علاوه و ضمیمه‏ها از سایر کتب پهلوی مثلا قصّهء بهرام‏ چوبین پیدا کرده بعید نیست‏2.بهرام موبد شهر شاپور(در ولایت فارس)بقول حمزهء اصفهانی بیشتر از بیست نسخهء مختلف خدای‏نامه را باهم مطابقه کرده و بواسطهء تطبیق‏ اختلافات آنها یک اصلاحی خود بعمل آورد.موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف‏ نسخ شکایت میکند ولی هر دو شکایت از اختلافات در باب عدّهء سالهای سلطنت بعضی‏ از پادشاهان است و مخصوا کسروی از اغلاط ترجمه سخن میراند که راجع بترجمه‏های‏ عربی است‏3.ولی بهر حال از مطالعهء تاریخ طبری و مخصوصا مطابقهء آن با سایر مآخذ عربی و فردوسی معلوم میشود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران اصلا در مأخذ اصلی پهلوی تا اندازه‏ای بسیاق مختلف بوده چنانکه طبری در قسمت راجع‏ بتاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها با روایت این بطریق و ابن‏ قتیبه که مأخذشان ترجمهء المقفّع بوده مطابق میآید و دیگری با روایت الیعقوبی‏ و اغلب با فردوسی نه بواسطهء نسخهء فارسی بمتن پهلوی منتهی‏ میشود موافق است.هر دو این روایتها باز اغلب در اساس و صفت اصلی متّحد بوده‏ (1)اصل عبارت جاحظ چنین است«و من احتاج الی العقل و الأدب و العلم‏ با المراتب و العبر و المثلات و الألفاظ الکریمة و المعافی الشرّیفة فلینظر الی سیر الملوک»[محصّل‏].

(2)این قصّه بآن تفصیل که جداگانه در اواخر عهد ساسانیان پرداخته شده‏ بود ظاهرا در اصل خداینامه نبوده چنانکه در ترجمهء ابن المقفّع نیز(بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه و ابن بطریق مستفاد میشود)حکایت بهرام چوبین باختصار بوده، قسمت مهمّی از این قصّهء پهلوی در الأخبار الطوال دینوری و در نهایة الأرب منسوب‏ با و در ترجمهء طبری بلعمی و در تاریخ یعقوبی و هم‏چنین در یکی از دو مأخذ طبری‏ و در کتاب مسعودی برای ما مانده‏[نولدکه‏].

(3)ظاهرا مقصود از نسخه‏های خداینامه هم که در دست بهرام موبد بوده ترجمهء عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفّع نه اصل پهلوی.این خیال را تأیید میکند اینکه‏ حمزهء اصفهانی سیر الملوک بهرام را«اصلاح»مینامد نه«نقل».کریستنسن نیز در کتاب«اوّلین انسان و اوّلین پادشاه در تاریخ اساطیری ایرانی»همین عقیده را اظهار کرده و بیک اساس مشترک میرسند فقط حرف در اینجاست که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است یا بعد از آن‏که آنهم بیشتر مسئلهء ادبی است نه تاریخی.

از همه بیشتر فوت«سیر الملوک»ابن المقفّع که حمزه و سایر مورّخین که آنرا در دست داشته‏اند در ذکر بر سایر سیر الملوکها مقدّم داشته‏اند اسباب تأسّف است.ابن‏ المقّفع ظاهرا در ترجمهء خود خیلی دقّت و بمطابقت آن با متن اصلی مواظبت کرده و اگرچه‏ قطعا مایل بوده که ترجمهء تاریخ سلطنت ایرانرا با ذوق معاصرین خود تطبیق دهد و شاید در مواردی که ملاحظهء حسیّات مذهبی مسلمین در نظر بوده مانند سایر مؤلفین و یا تهذیب‏ کنندگان این موضوع بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد1ولی ظاهرا تصّرفات‏ زیادی در ترجمه نکرده و حتّی دلیلی نیست بر آنکه در مواقع عبارت‏پردازی در نسخهء اصلی پهلوی وی بیشتر از اصل قلم را جولان داده باشد و مخصوصا مطابقت مندرجات‏ کتاب او با سایر مآخذ مستقلّ که مستقیما بدون واسطهء او از اصل ترجمه کرده‏اند مثلا شاهنامه‏ای که مأخذ فردوسی بوده این نوع بدگمانی را از او زایل میکند.

بواسطهء تتّبع تدریجی عدّة زیادی از قطعات کتاب سیر الملوک ابن المقّفع را ممکن‏ است از کتب موجوده جمع‏آوری کرد ولی بدبختانه اینگونه قطعات هم اغلب از قسمتهای‏ ادبی و عبارت‏پردازی آن کتاب است و از قسمتهای مهمّ کمتر مانده.از آنجمله‏ در عیون الأخبار ابن قتیبه چندین قطعه از سیر الملوک ابن المقّفع موجود است‏ که یکی از مفصّل‏ترین آنها در خاتمهء کار فیروز است‏2.همان قطعه(یعنی عاقبت‏ فیروز)عینا با قدری تلخیص در کتاب سعید بن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیما کتاب ابن المقّفع بوده و مأخذ طبری در یک روایت خودش باز سیر الملوک ابن‏ المقّفع است ولی طبری مستقیما از کتاب مزبور اخذ نکرده بلکه برای قسمت تاریخ‏ ایران علاوه بر مأخذهای دیگر یک کتاب دیگری در دست داشته که یک سیر الملوک‏ دیگری بوده که علاوه بر روایات دیگر از کتاب ابن المقّفع هم اقتباسات داشته.کتاب‏ گمنام معروف به«اسپرنگر 30»که ارتباطی میان او و طبری در اخذ از همدیگر نیست و کاملا مستقلّ است نیز عینا در قسمت راجع بتاریخ و مخصوصا در همان موارد که طبری دو روایت ذکر میکند دوروایت میآورد که بدو مأخذ اصلی‏ قدیمی برمیگردد چنانکه در بعضی موارد مثل این است که یک نسخهء طبری در دست‏ داشته.هر دو کتاب هم طبری و هم کتاب گمنام عینا مثل هم از یک کتابی که‏ بعضی اقسام آن از ابن المقّفع و بعضی دیگر از یک مأخذ دیگر نقل شده بود اخذ کرده‏اند و اغلب بقدر امکان عین عبارت آنرا استعمال کرده‏اند و گاهی مختصرش نموده‏اند.آن‏ مأخذ اصلی روایت دیگر که غیر از کتاب ابن المقّفع است ظاهرا کتابی است که مأخذ یعقوبی(در حدود سنهء 288 میزیسته)نیز در خصوص تاریخ ساسانیان در مقدّمهء مختصر خود بتاریخ خلفای عّباسی بوده که اغلب با روایت دوّم طبری و کتاب گمنام مطابق‏ میآید اگرچه یعقوبی بعضی جاها اخبار دیگری بآن روایت علاوه کرده.این روایت دوّم‏ اغلب با روایت فردوسی نیز مطابق میآید.حقیقت آن مأخذ دیگر(غیر ابن المقّفعی)بر ما مجهول است و ممنک است یکی از سیر الملولکهای متعدّدی باشد که اسم آنها برای ما مانده.همهء این سیر الملوکها بعد از ابن المقّفع تألیف شده بوده‏اند زیرا که اوّلا همه جا ابن المقّف اوّل اسم برده شده و بعد از آن محّمد بن جهم برمکی که یکی از اتباع برمکیها بوده و برمکیها پس از وفات ابن المقّفع بسرکار آمدند و مظنون آنست که مؤلّفین همهء این‏ سیر الملوکها از کتاب پیشرو نامی خود یعنی ابن المقّفع استفاده کرده‏اند ولی بطور تحقیق‏ سبب اختلافات آن کتب با مال ابن المقّفع در جزئیّات و تفاصیل امور معلوم نیست.ممکن‏ است بعضی از آنها از مآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهائی گرفته و داخل کرده‏اند3. بعضی دیگر از مؤلّفین ابن سیر الملوکها هم شاید از کتب قصّه‏ای(رمان)اقتباس کرده‏اند

(1)حمزه اصفهانی در کتاب خود بابی مخصوص آورده در بیان آنچه در خداینامه‏ بوده ولی ابن المقّفع و محّمد بن الجهم آنرا حکایت نکرده‏اند ولی این فقره جالب نظر است که بعد از آن حمزه باینطریق شروع بحکایت مطالب حذف شدهء خداینامه میکند که گوید چنین خواندم در کتابی که از کتاب ایرانیان موسوم به ابستا[آوستا]نقل‏ شده بود[محصّل‏].

(2)در عیون الأخبار استخراجاتی هم از کتاب الّتاج و کتاب آئین ترجمهء ابن المقّفع‏ از پهلوی و کتاب اداب تألیف او نیز موجود است‏[نولدکه‏].

(3)مؤیّد ابن فقره آنست که نه تنها تاریخ طبری و کتاب گمنام بلکه یعقوبی‏ هم در مأخذی که داشتند تاریخ یولیانوس را که از رومان سریانی بتاریخ ایران داخل‏ و مخلوط شده بود یافته و همانطور مثل جزو داستان ایران نقل کرده‏اند[نولدکه‏].

که در زبان پهلوی ظاهرا از آنها متعدّد بوده است.یک قسم روایات و اخبار هم در طبری هست که حّتی نه در کتاب گمنام و نه در کتبی که مستقیما یا بواسطه از ابن‏ المقّفع اخذ کرده‏اند و نه در فردوسی اثری از آنها نیست.منشاء این قسم روایات بسیار تاریک و محتاج بتحقیق است‏1».

این بود قسمتی از آنچه علاّمه نولدکه در 41 سال پیش در مقدّمهء کتاب‏ بیماند و شاهکار خودش یعنی ترجمه و تفسیر قسمت تاریخ ساسانیان از تاریخ‏ طبری‏2آورده و مقصود عمده‏اش در آن مقدّمه تحقیق و توضیح مأخذ روایات‏ طبری در این باب بوده.برای تکمیل فایده باید بگوئیم که علاوه بر مترجمین‏ مستقیم خداینامه و سایر کتب پهلوی راجع بتاریخ یا داستان و قصّه و علاوه‏ بر مؤلّفینی که از روی ترجمه‏های مذکور کتبی پرداخته و یا آن ترجمه‏ها را تهذیب و تحریر کرده‏اند در قرون اولای اسلام و مخصوصا از اوایل قرن‏ دوّم تا اواخر قرن چهارم مؤلّفین و مترجمین زیادی بوده‏اند که یا سایر کتب‏ ایرانی را غیر از تاریخ ترجمه کرده و بدین ترتیب کمک زیادی بوسعت‏ اطّلاعات و انتشار معلومات دربارهء ایران قدیم کرده‏اند و یا کتبی مستقلّ‏ و یا فصول و قطعاتی در باب آثار و آداب و اوضاع ایران قدیم نوشته‏اند و از همهء اینها سرمایهء فراوان و انبوهی از اطّلاعات در آن قرنها جمع‏ و منتشر شده و برستخیز روی ملّی ایران و رونق مدّعیات شعوبیّه کمک‏ زیادی کرده و همین نوشتجات زیاد بتدریج زمینه را برای هوس عمومی‏ و رواج و قبول عامّهء داستانها و اشعار داستانی و شاهنامه صاف و تهیّه‏ کرده‏اند.

از مترجمین پهلوی بعربی غیر از مترجمین خداینامه که ذکرشان گذشت‏ اسامی چند نفر دیگر در کتاب الفهرست آمده‏3و از آنجمله‏اند آل نوبخت‏ که اغلب افراد این خانواده مترجم بوده‏اند.نوبخت در زمان خلیفهء عّباسی‏ منصور بود و منجّم بود و در سنهء 141 در بنای شهر بغداد اختیار ساعت‏ نیک کرد4.پسرش ابوسهل فضل بن نوبخت از مترجمین پهلوی بعربی‏ و در خزانة الحکمهء هارون الرشید بوده و کتاب نهمطان‏5را در علم موالید و نجوم و چندین کتاب دیگر تألیف کرده که عمدهء ماخذش در آنها کتب‏ ایرانی بوده.برادرش علیّ بن نوبخت و مخصوصا برادرزادهء او ابوسهل‏ اسمعیل بن علیّ بن نوبخت از علما بوده‏اند.برادرزادهء دیگر وی حسن‏ (1)نولدکه بواسطهء بعضی مطابقه‏ها که میان روایات منقوله در کتاب گمنام‏ از ابو جعفر زرتشت و عین آنها در طبری میکند احتمال میدهد منشأ این روایات ثالث‏ طبری موبد مزبور باشد که در اواسط قرن سوّم میزیسته‏[محصّل‏].

(2)در این کتاب استاد بزرگ برای اوّلین بار تاریخ ساسانی را تصفیه و روشن‏ کرده و عدّهء سلاطین و تاریخ حقیقی جلوس و وفات و مدّت سلطنت آنها را که معمّای‏ قرون مدیده بود و کسروی و حمزهء اصفهانی و بیرونی و موبدان اوایل اسلام از آن‏ عاجز شدند بتحقیق حلّ کرده و در واقع این تاریخ را زنده کرده و منّت بزرگی بر علم‏ تاریخ گذاشته.

(3)در این مقالات متسلسله هر جا که بکتاب الفهرست و عدد صفحات آن رجوع‏ شده مقصود چاب لایبزیگ است از بلاد آلمان که در سنهء 1871 میلادی باهتمام استاد فلوگل با حواشی زیاد بطبع رسیده.

(4)کتاب البلدان یعقوب(احمد بن ابی یعقوب واضح)چاپ لیدن سنهء 1892 میلادی،صفحهء 238.

(5)کتاب نهمطان چنانکه اسم آن قرینهء عجمیّت است ظاهرا از روی کتب‏ نجومی ایرانی پرداخته شده بوده چنانکه از یک قطعه‏ای که از آن کتاب(قریب دو صفحه)در کتاب الفهرست نقل شده هم استنباط میشود.

بن سهل بن نوبخت مخصوصا جداگانه از مترجمین پهلوی مذکور شده‏1. دیگر موسی بن خالد و یحیی بن خالد بودند که بقول کتاب الفهرست در خدمت‏ داود بن عبد اللّه بن حمید بن قحطبه بودند و برای او از پهلوی ترجمه‏ میکردند.چون حمید بن قحطبه در سنهء 159 وفات یافته و پسرش عبد اللّه در سنهء 197 زنده بود لهذا ممکن است زمان این مترجمین باوایل قرن‏ سوّم بیفتد.دیگر ابو الحسن علیّ بن زیاد الّتمیمی بوده و از جملهء کتب‏ او که ترجمه کرده زیج ایرانی معروف بود که آنرا زیج شهریار میگفتند و چون‏ این زیج ظاهرا در اواخر قرن دوّم یا اوایل سوّم ترجمه شده پس عهد زندگی مؤلّف ینز از آن بدست میآید2.دیگر ابو جعفر[یا ابو حفص‏] عمر بن فرخّان طبری بود که از منجّمین بود و در خدمت یحیی بن خالد بن برمک و فضل بن سهل و در دربار مأمون عبّاسی بوده.اسحق بن‏ یزید و اسحق بن علیّ بن سلیمان نیز از مترجمینی بودند که ذکرشان در شمارهای سابق گذشت و حاجت بتکرار نیست.دیگر سلم مدیر کتابخانهء مأمون عبّاسی(بیت الحکمه)است که از پهلوی بعربی ترجمه میکرد.

غیر از مترجمین مذکور هم عدّهء زیادی از علما بودند که بکتب ایرانی‏ بلا واسطه دسترس داشته‏اند و مؤلّفات آنها پر بوده از اقتباسات و اقتطافات‏ از کتب ایرانی و همچنین مورّخین و نسّابین بزرگ عرب که دقّت و استقصاء کاملی در تحقیق مستوفای تاریخ و انساب عرب داشتند نیز بتاریخ و انساب‏ ملل مجاورهء اعراب هم محض روشن ساختن تاریخ خود اهتمام مخصوص‏ داشتند.جمعی دیگر از علما هم بودند که از شعوبیّه یعنی ملت پرستان‏ ایرانی بودند و چون در مجادلهء سخت با طرفداران ترجیح عرب بودند محض کشف دلایل تازه بر مدّعای خودشان رجوع بهمهء زوایای آثار تمدّن ایرانی میکردند.این طبقهء اخیر اقوالشان کمتر سندیّت دارد و مثل‏ مورّخین حقیقت جوی و بیغرض نتوان بقول آنها اعتماد کامل کرد.ولی‏ از طرف دیگر بیشتر روح ملّی ایران و مخصوصا اهتما باحیاء آثار عظمت‏ و شکوه گذشتگان و میل شدید بفخر و مباهات به نیاکان و حماسه و رجز و مفاخرت و مناشدت در مقابل اعراب که منشأ(یا یکی از اسباب)نهضت شعر و حماسهء رزمی ایرانی شد از این مخاصمهء شعوبی و تألیف کتب فضل العجم علی‏ العرب و فضل العرب علی العجم بجنبش آمد.نگارنده را عقیده آنست که مخصوصا قسمت عمدهء همهء انواع ادبیّات در زبان فارسی و حتّی خود شعر عروضی‏ و نظم قصاید و مدح و هجا و بزم و رزم و تمام انواع شعر بمعنی معمول‏ دورهء اسلامی آن و طرز کتابت و انشاء و انواع علوم و اداب کلام از عرب بایران آمده و این ملّت فاتح که در سایر شعب ترقّی و علوم عقب‏ بود بزرگترین تحفه‏اش بتمدّن دنیا زبان بیمانند و عالی و وسیع خودش‏ بود با هزاران هزاران فنون و علوم ادبی و صنایع راجع بآن زبان و صد هزاران اشعار و خطب و حکم و امثال و سیر و روایات و منقولات شفاهی‏ و نشیده‏های عشق طبیعی بعلاوهء ضبط و دقّت و صحّت روایت در تاریخ‏ و تقید بانساب که بدبختانه ملّت ما از قدیم متّهم بمسامحه و سست‏کاری در (1)کتاب الفهرست،صفحهء 244.

(2)در باب زیج شهریار گولیوس (Golius) مفصّلا در حواشی بسیار مفید خود بکتاب‏ الحرکات السّماویة و جوامع علوم النّجوم تألیف احمد بن محمّد بن کثیر فرغانی شرح میدهد این کتاب فعلا دم دست نگارنده نبود.

این امور بود و اکنون هم بدبختانه آثار نمایان آن در تاریخ و روایت‏ و لغت باقی است و بعبارة اخری اعراب در کلیّهء آنچه علوم منقول‏ خوانند از انساب و روایات و اشعار و لغات و نحو و صرف و امثال و وقایع و ایّام مشهوره و غیره دقّت و مواظبت کامل داشتند و بعضی ملل‏ متمدّن دیگر در علوم فلسفی و طبیعی و حساب و هندسه ترقّی کرده بودند و ایرانیان مانند هندیان بیشتر بفلسفهء روحانی و حکمت و عبرت و معانی‏ اخلاقی و فلسفی و تأویلی هر مطلب متوجّه میشدند.در کتب ما امثلهء این مطلب بسیار فراوان است و خیلی حکایات پر معنی و نکته‏دار دیده‏ میشود که در جزئیّات مقدّماتی آن بکلّی مسامحه شده و بفلسفهء آن پرداخته‏ شده مثلا شبیه باین مینویسند«گویا هارون الّرشید بود یا یکی از سلاطین‏ صفوّیه در دمشق یا نیشاپور در سنهء 200 هجری یا سنهء 1000 بیکی از ملوک اطراف یا وزیر خود چنین نوشت..........»و آن وقت‏ یک مطلب پر معنی و حکیمانه ذکر میکنند.

باری مقصود آن بود که توجّه بجمع و تدوین تواریخ گذشته و مخصوصا آثار عظمت سلاطین و وقایع مشهورهء آنها و نسب بزرگان ایران و مفاخرت باجداد از تأثیر عرب بود و ترتیب مفارخت و مباهات قبایل‏ و یا نسلهای مختلف عرب با همدیگر و اشعار اولئک آبائی فجئنی بمثلهم و نظیر آن در میان اعراب باعث سرایت همین حسّ شد در میان ایرانیان‏ که آنان نیز ابتدا باشعار و نثر عربی شروع بتعداد مفاخر و ستایش‏ گذشتگان قوم کرده‏1و بتدریج در زبان بومی خود نیز بدانگونه سخن‏ سرودند و حتی ممکن است شاخ و برگ و آب و تابی که داستانهای رستم‏ و اسفندیار و سهراب و برزو و بیژن و منیژه و سیاوش و فرامرز و گرشاسپ و بهمن و گودرز و سام و نریمان و زال و غیره پیدا کرده‏ و مخصوصا در افواه قصّه‏گویان و نقّالان قدیم کارها و سرگذشتهای این‏ پهلوانان رواج و رونقی گرفته نیز خالی از تأثیر و تقلید قصص پهلوانان‏ ملّی عرب و داستانهای خیلی شایع آنها نبوده مانند سرگذشتهای عنترة بن‏ شدّاد عبسی‏2و عمر بن معدیکرب‏3و نبی هلال‏4و غیره که باحتمال‏ (1)مسعودی در کتاب الّتنبیه و الأشراف(صفحه 102)گوید«در مقابله و معارضهء کتاب مقاتل فرسان العرب تألیف ابو عبیده معمر بن المّتنی ما نیز کتابی موسوم‏ بمقاتل فرسان العجم نوشتیم که در آن وقایع سواران نامدار و دلاوران از پادشاهان‏ و سایر طبقات ایران را و سبب قتل آنها را و وقایع و جنگهای مشهور آنها را درج کردیم» همچنین در مقابل کتب موسوم به«جمهرد انساب العرب»ابن خردادبه«جمهرة انساب‏ الفرس»در انساب ایرانیان قدیم نوشته.

(2)عنترة بن شدّاد بن عمرو[یا عمر و بن شدّاد]بن معاویة العبشی پهلوان و شاعر معروف عرب است که در سی سال قبل از هجرت شهرت یافته و مشهورترین پهلوانان‏ عرب شده.

(3)ابو ثور عمرو بن معدیکرب شاعر و پهلوان معروف عرب که بنابر روایات‏ در سنهء 530 میلادی متولّد شده و در سنهء 21 هجری وفات کرد.مشار الیه از نژاد نجبای یمن و از قبیلهء بنی زبید بوده و بواسطهء زور خارق العاده گه بوی نسبت میدهند معروف بوده.

(4)بنی هلال قبائل بدوی بودند که در زمان خلفای عبّاسی در عربستان تاخت‏ و تاز گرده و پیشهء تاراج داشتند و بعدها خلفای فاطمی و قرامطه آنها را مغلوب کرده‏ و در مصر مسکن دادند.

قوی در قرون اولای اسلام در افواه قصه‏گویان عرب مبلغی از این‏ داستانها(که بعدها هستهء قصّه‏های دایر بین العوام مانند رومانهای معروف موسوم‏ به«سیرة عنتر»و«سیرة ابوزید»«بینی هلال»و غیره شد و ورد زبان‏ و نقل مجالس«راویان اخبار و ناقلان آثار»کردیده)دائر و سائر بوده‏ است‏1.در ابتدا یعنی همان قرن اوّل هجرت که عربها بجمع و تدوین‏ انساب خود اهتمام کردند و نسّابین بزرگ از آن قوم بظهور آمد در کتب نسب خودشان از انساب سلاطنی ملل مجاوره نیز درج کردند و مخصوصا کلی(محمّد بن سایب)و پسرش هشام که ذکرشان گذشت از مشهورترین آنها بودند و اطّلاعات زیادی نیز از افواه در باب ایران‏ ثبت کردند.روایات هشام بن محمّد یکی از مآخذ مهمّ طبری در باب‏ تاریخ ایران است در صورتیکه میدانیم این نسب‏نویس و مورّخ تاریخ‏ عرب عمده سروکارش با تاریخ عرب بوده و اگر بتواریخ ملل دیگر اشاره‏ای کرده عرضا و استطرادا بوده است‏2.سایر نسّابین معروف عرب‏ نیز ظاهرا از نسب سلاطین ایران سخن رانده‏اند.در مجمل التّواریخ‏ در فصل راجع بطبقهء کیانیان گوید«نخستین ایشان کیقباد بود و اندر نسب چنان خواندم از ابن المقّسم و عطا و شعبی و دغفل که صاحب‏ روایت عرب‏اند کذا قال صاحب النّسخة قال کان کیقیاد ابن الزاب الّذی‏ یقال له المجوس(؟)زو و بروایتی گویند پسر کیکامه بود....».دغفل‏ نسّابه(حجر بن الحارث کنانی)در سنهء 50 هجرت بوده و حتّی عهد حضرت‏ رسول را نیز درک کرده و سه نفر باقی نیز از قرون اولای اسلام بودند3. غیر از اینها علاّن معروف بشعوبی است که اصلش ایرانی بوده ولی‏ در انسان عرب اختصاصی داشت و در کتابخانهء هرون و مأمون عبّاسی‏ بود و کتب زیادی در قدح انساب عرب تألیف کرده‏4.محمّد بن‏ القاسم التّمیمی مشهور بابو الحسن النّسا به از اهل بصره نیز که اعلم علمای‏ نسب علی الأطلاق بوده و ظاهرا در اواخر قرن سوّم یا اوایل چهارم‏ میزیسته کتابی موسوم باخبار الفرس و انسابها تألیف کرده بوده‏5.از عمر کسری که مسعودی در مروج الذّهب بکرّات از وی بواسطهء ابو عبیده معمر بن المثّنی راجع بتاریخ ایران روایات نقل میکند سابقا ذکری‏ نمودیم.این شخص هم اگر از اسم او حکم کنیم محتمل است که عرب‏ بوده ولی وقوف کاملی باخبار ایران داشته بحدّی که ویرا ملّقب بکسری‏ کرده بودند.این شخص ظاهرا در اوایل قرن دوّم میزیسته‏6. خود ابو عبیده نیز که در سنهء 210 وفات یافته از مؤلّفین مشهور بوده‏ و از جملهء کتب وی کتابی بوده موسوم به«فضائل الفرس»7.دیگر (1)محققّین علما را عقیده آن شده که از بعضی از اینگونه قصّه‏های عربی و مخصوصا سیرة عنتر و بنی هلال ظاهرا از قرون اولای هجرت و خیلی پیش از پرداخته شدن‏ این قصّه‏ها که در قرون بعد(شاید در قرن ششم و بعد از آن)سر و صورتی گرفته و چیزی و لو مختصرتر موجود در افواه دائر بوده است‏[بروکلمن در تاریخ ادبیّات عرب‏ جلد 2 صفحهء 62 و دائرة المعارف اسلامی در مادّهء رومان عنتر].

(2)مخصوصا در ضمن تاریخ ملوک حیره که سرگذشت آنها ارتباط تامّی با تاریخ‏ ساسانیان داشت ظاهرا از تاریخ ایران سخن رانده بود.

(3)ابو عامر عمرو بن شراحیل شعبی در سنهء 105 وفات یافته.عطا نیز چون‏ بقول نهایة الأرب منسوب بدینوری از شعبی روایت میکند باید معاصر او باشد.

(4)کتاب الفهرست،صفحهء 105.

(5)أیضا صفحهء 114.

(6)رجوع‏شود بشمارهء 11 کاوه صفحهء 10 دوّم حاشیه.

(7)کتاب الفهرست صفحهء 54.

سعید بن حمید کاتب طوسی است که کتب متعدّدی در ذمّ عرب و مدح‏ ایرانیان و فضیلت اینان بر آنها داشته‏1.ابو الحسن علیّ بین عبیدة الریحانی نیز از مؤلّفین و علمای بزرگ که معاصر مأمون عبّاسی بود هم‏ کتبی راجع بروایات ایران نوشته بوده‏2.ابو عبد اللّه محمّد بن عمران‏ بن موسی بن سعید بن عبد اللّه خراسانی معروف به مرزبانی(متولد سنهء 297 و متوفّی سنهء 378)نیز کتابی داشته در اخبار ایرانیان قدیم موسوم به‏ «کتاب الأوائل‏3.ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانیّ‏ الأصل و بغدادیّ المولد(204-280)نیز دربارهء هرمز بن کسری‏ انوشیروان کتابی نوشته بوده است‏4.دیگر اسحق بن سلمه ایرانیّ‏ الأصل مؤلّف کتاب«فضل العجم علی العرب»است‏5و داود بن‏ الجّراح که در اواسط قرن سوّم میزیسته و بقول مسعودی در مروج‏ الذّهب کتاب جامع و خوبی در تاریخ ایران و سایر ململ نوشته بود6. ابن خرداذبه(ابو القاسم عبید اللّه بن عبد اللّه‏7)مؤلّف«کتاب المسالک‏ و الممالک»معروف که در دست است هم کتاب تاریخی داشته که فوت‏ آن مایهء بسی تأسّف است زیرا که مشارالیه دسترس بکتب قدیمهء ایرانی‏ داشته و مأخذ عمده‏ای در این باب بوده و ثعالبی در کتاب غرر از آن‏ کتاب نقل میکند و مسعودی در مروج الذّهب از آن خیلی بمبالغه و مدح حرف میزند.

غیر از اشخاص مذکور که بطور نمونه از علما و محررّین قرون اولای‏ اسلام که دربارهء ایران و تاریخ و آداب آن بزبان عربی نوشته‏اند ذکر شد اسامی و مؤلّفات عدّهء خیلی زیادی نیز از علما و کتب آنها در کتب موجوده‏ برای ما مانده که در سه چهار قرن اوّل که سرمایهء انبوهی از آثار و آداب و اخبار ایران هنوز در دست بود آنچه ممکن بود تدوین کرده‏ بودند و بدبختانه قسمت معظم آنها از میان رفته.برای آشنائی باسامی‏ این‏گونه کتب و مؤلّفین کتاب الفهرست ابن النّدیم و کشف الظّنون حاجی‏ خلیفه از مآخذ عمده‏اند.معلوم است که در سه قرن اوّل اسلام که زبان‏ تحریر ایرانیان مسلمان هم عربی بود خود آنها نیز خیلی در باب ایران‏ و تاریخ و آداب آن نوشتند لکن طریقهء تحقیق و تألیف از عرب بود. موضوع کتب راجع بایران قدیم هم تاریخی نبود بلکه از هر نوع‏ رسوم و آداب و سیاست و اخلاق و علم نجوم و غیره بوده و مخصوصا کتب زیادی در خصوص اعیان ایرانیان و مخصوصا نوروز و مهرجان‏ موجود بوده.

از کتبی که فعلا در دست ما باقی است و اخباری از ایران قدیم‏ بواسطهء آنها بما رسیده عمدهء آنها در عربی«عیون الأخبار»ابن قتیبه‏8 است و کتاب تاریخ یعقوبی‏9و«الأخبار الطّوال»دینوری‏10و کتاب‏ (1)کتاب الفهرست صفحهء 123.

(2)أیضا صفحهء 119.

(3)ایضا صفحهء 132.

(4)ایضا صفحه 146.

(5)ایضا صفحهء 128.

(6)مروج الذّهب جلد اوّل.

(7)مشارالیه کتاب خود را میان سنهء 230 و 234 تألیف کرده.خودش‏ ایرانی بوده و جدّش که زردشتی بود اسلام اختیار کرد.

(8)رجوع شود به کاوه شمارهء 10 صفحه 12 ستون 2-حاشیهء 3

(9)کاوه شمارهء 10 صفحهء 12 ستون-حاشیهء 6.

(10)کاوه شماره 10 صفحهء 13 ستون 1-حاشیهء 3.

نظم الجوهر و کتاب التّاریخ المجموع علی التّحقیق و التّصدیق ابن بطریق‏1 و«تاریخ طبری‏2،و کتاب حمزهء اصفهانی‏3و کتب مسعودی بغدادی‏4 و«کتاب البدء و التّاریخ»مقدّسی‏5و کتب جاحظ6و بیرونی‏7 و مسکویه‏8و ثعالبی‏9«و مفاتیح العلوم»خوارزمی‏10و کتب جغرافیّون‏ عرب‏11و کتاب گمنام معروف به«اشپرنکر 1230»و در فارسی ترجمهء (1)افتیشیوس (Eutychius) بطریرک فرقهء ملکانی در اسکندریّه متوفّی در سنهء 328 که در عربی بسعید بن البطریق معروف است در سنهء 263 در مصر متولّد شده و در سنهء 321 بمنصب خلیفهءگری نصاری در اسکندریّه نائل شد(بروکلمن تاریخ ادبیّات‏ عرب جلد 1،صفحهء 148).

(2)ابو جعفر محمّد بن جریر طبری مؤلّف تاریخ معروف«تاریخ الرّسل و الملوک»که در سنهء 302 ختم شده.خود طبری در سنهء 310 وفات یافته.تاریخ‏ طبری باهتمام علاّمه دخویه در لیدن از بلاد هولاند بطبع رسیده.

(3)کاوه شماره 10 صفحهء 12 ستون 2-حاشیه 1.

(4)کاوه شماره 10 صفحه 12 ستون 2-حاشیه 3.

(5)مطّهر بن طاهر مقدّسی که در سنهء 355 تألیف کرده و کتاب او باهتمام‏ هوارت با ترجمهء فرانسوی بطبع رسیده.

(6)رجوع شود بکاوه شمارهء 10 صفحهء 11 ستون 2 حاشیه 2.مانند«کتاب‏ البخلاء»و«کتاب الحیوان»و«کتاب المحاسن و الأضداد»و غیره.کتاب اخیر مانند «کتاب المحاسن و المساوی»تألیف ابراهیم بن محمّد بیهقی که در حدود سنهء 300 تألیف شده ظاهرا تقلید کتاب«شایست لاشایست»پهلوی قدیم است.

(7)ابوریحان محمّد بن احمد بیرونی خوارزمی متوفّی سنهء 440 مؤلّف«الآثار الباقیه عن القرون الخالیه»(که باهتمام استاد زاخائو در لایپزیگ از بلاد آلمان در 1878 میلادی بطبع رسیده)و کتاب«تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذوله» که باز باهتمام استاد مشارالیه بطبع رسیده و«کتاب التّفهیم فی صناعة التّنجیم»و «قانون مسعودی»که نسخهء خطّی هر دو کتاب موجود است.بیرونی از بزرگترین‏ علمای دقیق و آگاه ایران بوده و بزبان سریانی و سانسگریت اطّلاع کامل داشته و رنج‏ بسیار در تحقیق امور راجع بایران قدیم و هند برده و از مآخذ اصلی آنها و موبدان‏ و برهمنان فراگرفته.مشارالیه در کتب خود از ابو العبّاس ایرانشهری و ابو سعید شاذان و سعید بن الفضل و ثابت آملی و ابو سعید احمد بن محمّد بن عبد الجلیل سگزی‏ و ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی و ابو الحسن آذرخور بن یزدانخسیس‏ [مهر آذرگشنسپ؟]و زادویه بن شاهویه نقل میکند.

(8)کاوه شماره 10 صفحهء 13 ستون 2-حاشیه 9.

(9)کاوه شماره 10 صفحه 12 ستون 2-حاشیه 3.

(10)ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن یوسف الخوارزمی که کتاب خود را در حدود سال 370 نوشته.این کتاب را وان ولوتن (Van Vloten) در سنهء 1895 میلادی‏ در لیدن بطبع رسانیده.

(11)کتبی که در علم مسالک و ممالک(جغرافی)از مؤلّفین عرب بدست آمده‏ همه را بزحمات بسیار و همّت خستگی‏ناپذیر استاد دخویه در یک سلسله انتشاراتی‏ موسوم به«کتابخانهء جغرافیّون عرب»نشر کرده که علاوه بر«معجم البلدان»یاقوت‏ حموی و«تقویم البلدان»ابو الفدا و غیره مشتمل است بر اقدم کتب موجوده در این باب مانند«کتاب المسالک و الممالک»ابن خرداذبه و«کتاب البلدان»یعقوبی‏ و«کتاب الخراج»ابو الفرج قدامة بن جعفر بغدادی و کتاب«الأعلاق الّنفیسه» ابن رسته و«کتاب البلدان»همدانی و«کتاب المسالک و الممالک»ابن حوقل‏ و«صور الاقالیم»اصطخری و«التّنبیه و الأشراف»مسعودی و غیره.

(12)این کتاب عربی که یک نسخهء خطّی از آن در کتابخانهء دولتی برلین محفوظ است کتاب بسیار نفیس و مفیدی است مشتمل بر تاریخ ملل مختلفه و از آنجمله تاریخ‏ ایران و در سنهء 532 تألیف شده چون نه اسم کتاب و نه اسم مؤلّف معلوم است این‏ کتاب را عموما باسم آقای اشپرنگر که آنرا بدست آورده و در تحت عدد 30 از مجموعهء او مینامند.مؤلّف این کتاب بعقیدهء نگارنده که آنرا مرور کرده یا یهودی بوده‏ و یا بزبان عبری آشنا بوده و بکتب یهود دسترس داشته است.از این کتاب نگارنده‏ همه جا باسم کتاب گمنام اسم برده و میبرد.

بلعمی‏1از تاریخ طبری،«مجمل التواریخ»2است.در«کتاب الملل‏ و النّحل»شهرستانی‏3و«فتوح البلدان»بلاذری‏4نیز خیلی معلومات‏ راجع بایران قدیم پیدا میشود.

نظم قصص و داستانهای ایرانی بعربی

چون از شرح کتب مترجمین و مؤلّفین قرون اولی هجرت که مستقیما در باب تاریخ و آداب ایران نوشته‏اند و یا عرضا در ضمن مؤلّفات خود از این مقوله آورده‏اند و اغلب این کتب از میان رفته و همچنین از ذکر کتب موجوده که در این باب شامل اطّلاعات هستند فارغ شده و این موضوع را بطور اختصار پرداختیم میخواهیم از دو نفر دیگر مؤلّف و مترجم نیز حرف‏ بزنیم که آنها را مخصوصا در موقع خود چنانکه مقتضی ترتیب بود ذکر نکرده‏ و کنار گذاشتیم که بواسطهء اهمیّت مخصوصی که نسبت بموضوع ما داشتند از آنها باید جداگانه حرف بزنیم.اهمّیت مخصوص این دو نفر آنست که آنان داستانهای‏ ایرانی را از پهلوی مستقیما یا بیک واسطه بنظم عربی ترجمه یا نقل کرده‏اند و این فقره بعقیدهء نگارنده در ایجاد فکر و خیال نظم داستانها و قصص‏ در فارسی بی‏تأثیر نبوده(اکر منشأ یگانه نباشد).اوّلی ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی از اهل بصره و شاعر مکثر عرب متوّفی سنه 5200 است که اکثر اشعارش مثنوی و مسمّط بوده و علاوه بر مدحّیه و هجو و مرائی زیاد کتب زیاد بنظم درآورده است.ابان لاحقی اختصاصی داشت‏ در اینکه کتب ایرانی و هندی را بنظم عربی در میآورد و از آنجمله کلیله‏ و دمنه را برای برمکیان نظم کرد6و کتاب سیرة اردشیر و سیرة انوشیروان و بلوهر و بوداسف و کتاب سندباد و کتاب مزدک و کتاب‏ الصّیام و الأعتکاف و کتاب حلم الهند را بنظم عربی درآورد7و هم یک‏ منظومه‏ای داشته در خلقت عالم موسوم به«ذات الحلل»8مشارالیه‏ برای یک قصیدهء خود از هرون الرّشید 20000 درهم صله گرفت. (1)ابو عبد اللّه بن محمّد بن محمّد بن عبید اللّه بلعمی که تاریخ طبری را در سنهء 352 ترجمه کرده.

(2)مجّمل التّواریخ کتابی است فارسی در تاریخ که در سنهء 520 تألیف شده و اسم مؤلّف معلوم نیست و یک نسخهء منحصر بفردی از آن در کتابخانهء ملّی پاریس موجود است.این کتاب دارای مطالب مفید است و مخصوصا قسمت راجع بتاریخ ایرانش اگر چه عمده از کتاب حمزهء اصفهانی اخذ کرده ولی مآخذ دیگر هم داشته و مهمّ است. ظاهرا یکی از سیر الملوکهای عربی نیز غیر از مال ابن المقّفع در دست مؤلّف این کتاب‏ بوده.این قسمت کتاب را ژول موهل (Mohl) در چند قسمت بتفاریق در مجلّهء آسیائی‏ فرانسوی سلسلهء سوّم جلد 11 و 12 و 14 نشر کرده.

(3)کاوه شمارهء 10 صفحه 12 ستون 2-حاشیه 1-شهرستانی از ابوعیسی‏ محمّد بن هارون الورّاق که زردشتی بوده و مسلمان شده و همچنین از ابوسعید مانوی‏ که در سنهء 271 تألیف کرده و مآخذ قدیمهء دیگر نقل میکند.

(4)کاوه شماره 10 صفحه 10-حاشیه 4.

(5)دائرة المعارف اسلامی.

(6)الأغانی جلد 20 صفحهء 73.دو بیت افتتاحی‏ منظومهء کلیله در کتاب الأغانی برای ما مانده که مثنوی است از بحر رجز مسدّس. همین نظم کلیله و نظمهای عربی دیگر آن‏که بقول کتاب الفهرست علیّ بن داود و بشر بن المعتمد پرداخته بودند باغلب احتمال منشاء خیال رودکی در نظم کلیله بفارسی شده.

(7)کتاب الفهرست صفحهء 119 و 163 و 305 اینکه ابان مستقیما از پهلوی‏ ترجمه بنظم میکرد یا کتب مترجم را برشتهء نظم میکشید درست روشن نیست.

(8)الأغانی جلد 20 صفحهء 73.

کاوه » شماره 47 (صفحه 12)

مؤلّف دوّم بلاذری‏1است که وی نیز از مترجمین پهلوی بوده و و کتاب«عهد اردشیر»را بشعر ترجمه کرد بوده.بطور کلّی باید در نظر گرفت که شعر منظوم بعروض عرب در میان اعراب بقدری فراوان‏ و چنان رایج بود که در تاریخ دنیا نظیر آنرا نتوان یافت و در واقع‏ مانند محاوره و کلام منثور طبیعی و بطوری سهل شده بود که غالب فصحای‏ عراب بدوی نیز همه نوع احساسات قلبی و روحی خود را در مواقع‏ جدّی و حزن و فرح و هیجان و جنگ و فخر و عشق و استغاثه و مدح و قدح و طعن و هجاء و مرثیه و طلب و شکایت همه را اغلب با ابیات منظوم بیان میکردند و این ابیات در افواه بسرعت سیر میکرد و رواة اشعار و حفظهء شعر که بیشمار بودند آنها را در چادرهای مشایخ‏ و امراء عرب و در پیش اشراف قائل انشاد میکردند و بدینطریق‏ اشعار عرب از یمن تا حیره میگشت و حافظه کار قلم را میکرد و محتاج‏ بسواد نبودند.وقتیکه خلیل بن احمد متوفّی سنهء 175 علم عروض را وضع و مدوّن کرد موزون کردن کلام بترتیب علمی و صنعتی درآمده‏ و سهل‏تر شد.موزون طبعان ایران نیز که پیش از آن بسیاق‏ خود لا بد شعر موسیقی طبیعی داشتند2کم‏کم شعر عروضی را یاد گرفته‏ و شروع بشعر سرودن کردن‏3و یکی از اوّلین آثار طبع آنها و تقلید شعرای عرب نیز نظم قصص و داستانهای ایرانی شد که کلیله و دمنهء رودکی‏ و سندباد منظوم او4و اشعار مسعودی مروزی که ما از آنها در شمارهء آتیه سخن خواهیم راند از آنجمله بودند.«محصّل»

کتب تازه

یکی از کتب بسیار خوب و نفیس که اخیرا انتشار یافته جلد سوّم‏ کتاب مهّم«تاریخ ادبی ایران»تألیف استاد ادوارد برون انگلیسی معلّم‏ دارالفنون کمبریج است.این کتاب دنبالهء دو جلد سابق آن است که‏ (1)کاوه شمارهء 10،صفحهء 10،حاشیه 4،ستون 2.

(2)در این باب رجوع شود بمقالهء عالمانهء میرزا محمّد خان قزوینی بعنوان«قدیمترین‏ شعر فارسی بعد از اسلام«در شمارهء 35 از دورهء قدیم کاوه و مقالهء علاّمه استاد کریستنسن دانمارکی بعنوان«شهر پهلوی و شعر فارسی قدیم»در شمارهء 4-5 از دورهء جدید کاوه-اشعار قدیمی ایرانی خواه قبل از اسلام و خواه بعد از آن تا اواسط قرن سوّم همه از قبیل نثر مسجّ بود که عدد هجاها در مصراعها مساوی بوده و آنها را شعر هجائی و تصنیف توان نامید و بعید نیست که با همین نوع اشعار نیز داستانهای‏ ملّی را قطعه قطعه نظم نموده بوده‏اند.جاحظ در«کتاب المحاسن و الأضداد»- طبع مصر صفحهء 177-گوید«که در روز نوروز پیش پادشاه‏[در عهد ساسانیان‏] آوازه‏خوانی و نغمه‏های سئوال و جواب و نغمات بهار و تغنّیات دیگری که در آن‏ اخبار و داستانهای پهلوانان و غناهای آفرین و خسروانی و مادر استانی و فهلبد[باربد] تغنّی میشد و فهلبد در ایّام خسرو پرویز بوده از اهل مرو و از نواهای او مدح‏ پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش و مجالسش بود و این بمنزلهء شعر است در کلام عرب‏ که بالحان درآورده میشد و هر روز وی یک شعر تازه و شیوهء نوی در میاورد».

(3)قریب بقطع توان گفت که شعر عروضی در قرن سوّم در فارسی پدید آمده.

(4)استاد نولدکه تصّور میکند که بعضی اشعار منسوب برودکی در«لغت فرس» اسدی از«سندباد نامه»است(رجوع شود بمقدّمهء استاد پاول هورن بآن کتاب.)

اوّلی در سنهء 1320 و دوّمی در سنهء 1324 نشر شده است.چون‏ مؤلّف محترم تا اندازه‏ای در میان هموطنان ما معروف است وصیت‏ فضائلش بگوش خاص و عام رسیده جاجت باطناب در وصف مؤلّفات ایشان‏ نیست.ولی باید بگوئیم که«تاریخ ادبی ایران»که سه جلد آن انتشار یافته‏ و جلد چهارم آن نیز بنا بوعدهء استاد محترم عنقریب نشر خواهد گردید شاهکار کتب و مؤلّفات معظّم له است و خواندنش برای هر ایرانی از واجبات است.جلد اوّل این کتاب از قدیمترین زمان تا عهد فردوسی‏ و جلد دوّم از فردوسی تا سعدی تاریخ ایران را از لحاظ ادبیّات و علوم‏ شرح میدهد و اینک جلد سوّم که اخیرا انتشار یافته دنبالهء آن تاریخ را گرفته‏ تاریخ ادبی ایران را در عهد تسلّط مغول از فوت اباقا تا فوت موسی آخرین‏ ایلخانی مغول شرح میدهد(یعنی از سنهء 664 تا سنهء 918).

این جلد از استیلای مغولها بایران مشروحا سخن میراند و مخصوصا وحشیگری فوق العادهء آن قوم را که تاریخ دنیا نظیر آنرا ندیده با شرح وافی‏ و استاد تاریخی نشان میدهد و لهذا علاوه بر فواید ادبی کتاب فواید تاریخی‏ و شاید فایدهء معرفت سیاسی نیز در آن مندرج است.گمان نمیرود که هیچ‏ شخص منصفی باشد که این کتاب را بخواند و حسّ وحشت و نفرت عظیمی‏ از آن قوم وحشی و خونخوار که بدون هیچ مبالغه بدترین و وحشی‏ترین‏ اقوام در تاریخ علم و وحشتناک‏ترین بلیّات ارضی و سماوی قرون گذشته‏ بودند ننماید.این سیل بلا و خرابی که از هر طاعون و با منحوس‏تر و مهلکتر بوده و فقط ایلغار و تاخت‏وتاز یک جمع سبع و هاری بود که‏ بدون جهت بخون‏ریزی میل و هوس داشتند و صدمهء بزرگی بتمدّن دنیا زده و چندین قرن عالم را بقهقرا انداخت و پس از برطرف شدن ان نیز قرنها مورد نفرین ملل و تذکار هول‏انگیز آنان بوده بدبختانه در عهد اخیر شیعیانی در میان تربیت‏شدگان(!)ساحل بوسفور پیدا کرده و بخیالات‏ بی‏اساس و موهوم لزوم طرفداری متعصّبانه از حق و ناحقّ خویشاوندان‏ نزدیک و دور و حمایت و تعصّب کشی از غلطکاری هر قومی که در پشت‏ هفتادم نسبتی بقوم حمایت‏کننده داشته باشد جمعی جوانان جاهل و بیخبر از تاریخ متوسّل بتأویلات و دلایل نیش غولی در دفاع از وحشیگری‏ چنگیز و تیمور شده و مضحکه‏های عجیبی بقالب زده‏اند.آنها که کم و بیش‏ شکّی در حقیقت بدیهی تاریخی این بلای شیطانی و ظهور اهریمنی دارند باید کتاب مزبور در فوق را که از قلم یک عالم بیغرضی است بخوانند و اگر جهل آنانرا کور نکرده بدانند که اگر شخص واقعا از نسل شمریا نرون‏1هم‏ باشد باید از اینگونه پدران و انتساب بآنها تبرّی کند تا چه رسد بمواردی‏ که بتأویلات جاهلانه و اشتقاقات عجیبه باید خود را بدانگونه نیاکان بست. کتاب مزبور شامل شرح حالات تمام شعرا و مؤلّفین ایران در آن‏ دوره است با منتخباتی از اشعار آنان و تصاویر بعضی از سلاطین مغول‏ و تصویر شیخ سعدی و عکسی از خطّ مولانا جامی.برای آنان که خبر از مقام علمی و فضلی استاد محترم ندارند باید بگوئیم که این کتاب نتیجهء زحمات سالیان دراز و استقصاء و تصفّح زیادی است که برای همه کس و خصوصا در مشرق زمین میسّر نیست.

(1) Ne?rou امپراطور روم بود که بغدّاری ضرب المثل است.